



سرگئی سولویف

و

گپو تر و حشی

سرگئی سولویف (S. Solovyov) به نسل دهه ۱۹۶۰ تعلق دارد که به سینمای شوروی، کارگردانان مستعدی چون الم کلیمف Elem Klimov، اتار یوسلیانی Otar Ioseliani، لاریسا شپیتکو Larissa Shepitko، واسیلی شوکشین Vasili Shukshin و الکسی گرمان Alexi Ghrman عرضه نمود. استعدادکار گردانی را خیلی زود، در هفده سالگی، از خود بسروز داد. بعد از اتمام دوره دبیرستان، وارد انستیتوی سینمای ملی، که استادش میخائیل رم Mikhail Romm در آن تدریس می کرد، شد. قبل از اتمام انستیتو، سناریوی فیلم مستند «به چهره بنگر» را نوشت که دیپلم افتخار فستیوال فیلم لایزیک را نصیب وی کرد. در آن دوره همچنین نمایش «مهنایی برای حرامزاده» - A Moon for Misbegotten اثر یوجین انیل را کارگردانی کرد.

کار فیلم سازی با دواثر از چخوف به نام های «فرب کسالت» To cheat the Boredom و «پیشنهاد» Proposition آغاز شد.

این فیلم ها طنز درخشان آثار دوره جوانی و منطق تلخ و ویژه آخرین آثار چخوف را در هم آمیخته اند. کارش را باروی صحنه آوردن ۲ اثر ادبی دیگر «ایگور بولیچف و دیگران» از گورکی و «رئیس پستخانه» از پوشکین دنبال کرد. سبک روماتیک فیلم رئیس پستخانه در ۱۹۷۴ Grand Prix جایزه بزرگ فستیوال فیلم های تلویزیونی ونیز و جایزه یکشنبه عید پاک از تلویون اروپا Eurovision را نصیب وی گرداند. و اعلام شد که این فیلم در غروب عید پاک، بهترین زمان نمایش تلویزیون، از شبکه تلویزیونی اروپا، نمایش داده می شود.

یکی از آثار برجسته سولویف بعنوان کارگردان، فیلم «یکصد روز پس از کودکی» است. (سناریو فیلم را خود او به همراه الکساندر الکساندروف نوشته است). داستان فیلم دومین تولد یا تولد معنوی نوجوانی است که به دوران بلوغ پا می نهد. این فیلم برای کارگردان، جایزه دولتی شوروی، فستیوال برلن غربی، آولینو Avelino و بلگسراد را به ارمغان آورد.

سولویف در ادامه موضوع «یک روز پس از کودکی»، دو فیلم دیگر بنام «نگهبان زندگی» و «نسل صریح» Direct Descendant را ساخت. هر دو فیلم نوشته خودش بود.

در فیلم «یکصد روز پس از کودکی» کارگردان این سؤال را مطرح می‌کند که میراث فرهنگی گرفتار گذشته، آثار کلاسیکی چون (مونالیزای لئوناردو، نمایشنامه بالماسکه لرماتوف که توسط هنرمندان جوان در تئاتر قدیمی به روی صحنه می‌آید) چه اثری بر زندگی مردم امروز دارد. فیلم دیگرش «نگهبان زندگی» بیان میکند که پاسخ به این سؤال آسان نیست. شما می‌توانید تمام موعظه‌های تولستوی را بخاطر بسپارید، می‌توانید در شناخت قطعات موسیقی زیبا و هنرهای عالی خیره باشید، با این وجود در موقعیت‌های دشوار، فردی ضعیف‌النفس و در انجام حقایق شگرف انسانی، که خود موعظه‌گر آن هستید، ناتوان باشید. کلمات تنها کلمه باقی می‌مانند مگر این که با اراده جامه عمل بپوشند. در فیلم، این اندیشه‌ها نه به شکل بیانی، بلکه با گوشت و خون شخصیت‌های فیلم که آن را پر فروضترین فیلم شوروی ساختند، (بیش از ۲۰ میلیون نفر در طول یکسال آنرا دیدند) به تماشاگر منتقل می‌شد. این فیلم در خارج از کشور نیز مورد تحسین قرار گرفت و در فستیوال ۱۹۸۵ «ونیز» جایزه مخصوص هیئت داوران را به خود اختصاص داد.

درون مایه اصلی فیلم «نسل صریح» اصول اخلاقی زندگی بشری است. فیلم بعدی او «انتخاب» داستانی از آلفونسو لوپز میکسون رئیس‌جمهور سابق کلمبیا است. اینجا نیز کارگردان در جستجوی موضوع همیشگی خود یعنی پیوند حرف با عمل است و این که چگونه وعده‌های انسان دوستان بزرگ در مورد ثروت، رفاه، امنیت، واقعیت می‌یابند. این سوال‌ها پاسخ‌های تلخی می‌یابند، چون جنگی علیه فاشیسم برپا است، جنگی که بر همه کس تأثیر می‌گذارد و دیریا زود هر کس را با انتخاب مواجه می‌کند. راه‌گریزی از مشکلات این عصر که زندگی فردی انسان‌ها را احاطه می‌کند، وجود ندارد. آخرین فیلم او «کبوتر وحشی» اقتباسی است از داستان بوریس ریساخوسکی Ryakhovsky به نام «نوجوانی آرشیکتک نایدیونف». سولویف در فیلم‌های دیگرش اینچنین بادقت، جزئیات زندگی روزمره را به نمایش نکشیده و چنین پیام تلخ و گزنده‌ای نداشته است. به خاطر تمامی این‌ها، سولویف قهرمان زیبایی و اندیشه‌های اخلاقی باقی می‌ماند. «کبوتر وحشی» در سال ۱۹۸۶ برنده جایزه بزرگ و مخصوص هیئت داوران در فستیوال «ونیز» شد.

مخاطب فیلم‌های سولویف به‌طور کلی بزرگسالانند، هرچند که شخصیت‌های آن را نوجوانانی می‌سازند که برای بینندگان جوان نیز به آسانی قابل درک هستند. فیلم‌های او از بسیاری فیلم‌های ویژه جوانان، که در آن‌ها بدون توجه به برخورد‌های عاطفی، بدون تأکید بر مشکلات نوجوانان، و جداسازی دنیای نوجوانی از حضور مزاحم دنیای بزرگسالان، دنیای آدم‌های در آستانه بلوغ را می‌بینیم، متفاوت است، کارگردان با نوجوان بعنوان انسانی برابر حقوق بزرگ‌ترها، سخن می‌گوید.

سرگئی سولویف درباره فیلمش می‌گوید:
یکی از بزرگ‌ترین ضعف‌های بشری - که بسیار در مورد آن نوشته شده - ترسو بودن

است.

در فیلم «کبوتر وحشی» پسری می‌کوشد تا بر ترس خود فائق آید.

طرح داستان

قهرمان پسر ۱۴ ساله‌ای است ملقب به «موخاکستری». ماجرا در شهر کسوجسک آرتیوینسک Artyvbinsk پس از جنگ روی می‌دهد. مادر این پسر از تیفوس مرده، پدرش در هم شکسته و فلج شده از جنگ بازگشته است و چون دیگر قادر نیست که کار خود را به‌عنوان نقاش دنبال کند به ناچار در مدرسه به آموزش نظامی مشغول است. آنها فقیر هستند، پدر پولی پس انداز می‌کند و برای پسرش يك کبوتر خال خالی می‌خرد. بعد از جنگ، کبوتر بازی، سرگرمی عمومی در کشور بود، مردم در شهرهای کوچک و بزرگ کبوتر نگاه می‌داشتند. کبوتر در میان سایر چیزها، موجود باارزشی بود، می‌شد آن را فروخت، و یا خورد. در آن سالهای گرسنگی چیزی نبود که بتوان از آن بدون توجه گذشت. ولی از زمان‌های گذشته کبوتر دارای ارزش معنوی نیز بوده است. تجسم يك رويا. پرواز کبوتر یادآور آزادی انسان، نشاط و شادمانی بود. برای هر کبوتر باز تنها داشتن کبوتر مهم نبود، بلکه آنچه اهمیت داشت، افزایش تعداد کبوترها بود.

روزی کبوتر سفید شگفت‌انگیزی از ناکجا آباد با پرواز از پهنای استپ‌های وحشی به شهر فرود آمد. هر کسی می‌خواست او را بدست آورد. «موخاکستری» با به‌خطر انداختن زندگی کبوتر را گرفت. این لحظه پیروزی بود. از شیروانی بالارفت و کبوتر سفیدزبیا را به دام انداخت، تا همچون قهرمانی مورد تحسین قرار گیرد. ولی در عوض بانگاه‌های کینه‌توزانه‌ای مواجه شد. دیگران سعی کردند کبوتر ماده را از او بخرند، به‌زور تصاحب کنند و یا بربایند. سرانجام کبوتر زده شده. پسر بوسه‌های قرار گرفت. یا باید فراموش کند که اصلاً چیزی درباره کبوتر شنیده است. (البته دیگر هرگز چنین کبوتری نخواهد داشت ولی حداقل با دیگران در آرامش به‌سر خواهد برد) یا بکوشد که دوباره کبوتر را به‌جنگ آورد، که این مسئله او را در مقابل دیگران با تمامی عواقب ناگوارش قرار می‌داد. از این لحظه به بعد مبارزه مرگ و زندگی در پیش است. در این مبارزه «موخاکستری» به‌عنوان فردی مستقل، زاده می‌شود.

پسر با تلاش و حشمت کبوترش را می‌یابد ولی کبوتر پرواز می‌کند و آزاد می‌شود. در این جا پیام اخلاقی مهمی مطرح می‌شود. آنچه که اهمیت دارد، بدست آوردن این کبوتر شگفت‌انگیز نیست بلکه این مهم است که توانسته پره‌های سفید و گیج‌کننده پرنده را لمس کند. کبوتر دیگر متعلق به هیچکس نیست. پسر او را آزاد کرده و شادمان است که چیزهایی در دنیا وجود دارند که به هیچکس تعلق ندارند.

تفکری درباره گذشته

جدایت داستانی که در فیلم بیان می‌شود برای من نه‌بخاطر بیان جو حاکم بر آن دوره بلکه بسبب درس اخلاقی آنست. من چهل ساله هستم و به‌سنی رسیده‌ام که نمی‌توانم خودم را با جوانان امروز مقایسه کنم. احمقانه است که نسل خودم را ویا نسل جوان این دوره را

به خاطر این یا آن مطلب به عنوان نمونه‌ای کامل فرض کنم. ولی آنچه که انکار ناپذیر است، وجود شکاف بین این دو نسل است.

به دلیل امکانات زندگی راحت و فوق‌العاده‌ای که بچه‌های این دوره در اختیار دارند (من به نسل حاضر عشق می‌ورزم، خودم نیز پدر هستم) به خاطر این که در نتیجه کوشش مشترک همه ما خوب تغذیه می‌شوند، خوب رشد می‌یابند و به‌طور متوسط قد بلندتر از ما هستند، به خاطر همه این‌ها، نمی‌توانم در مورد زندگی حمایت شده‌ای که آنها دارند، نگران نباشم.

نمی‌توانم از این فکر جدا شوم که آنها علیرغم کمال جسمی، از نظر روحی ضعیف‌اند. آن دورانی را که فیلم تصویر می‌کند، زندگی مشخصاً سخت‌تر بود. زندگی زشت و ملال‌آور بود. و این بر همه کس تأثیر گذاشت. با این همه، شاید نه به خاطر وجود این شرایط. ولی علیرغم این جریانات، آن دوران شخصیت‌هایی برجسته عرضه داشت که امروزه نخبگان ملت را تشکیل می‌دهند.

البته اشتباه است اگر ادعا کنیم که سختی‌ها انسان را تعالی‌منی‌بخشند، این تصویری بی‌ارزش است. از سوی دیگر ما امروزه شاهد آن هستیم که نوجوانان در کسودگی خود درجا می‌زنند. پدیده دردناک دوام «خوی کودکانه» واقعیت انکار ناپذیری در جامعه ماست. در بازگشت به دوران پس از جنگ، من می‌خواهم معجزه دوران بلوغ زودرس را یادآور شوم. اگر درست بگوییم، این بلوغ زودرس نیست، این بلوغ بهنگام است. یک فرد ۱۴ ساله می‌تواند مستقلاً تصمیم بگیرد، احساس مسئولیت کند و بالاتر از همه بر سر نوشت خود تسلط یابد. این احساس به انسان، قدرت و جسارت می‌بخشد. من فکر می‌کنم که امروزه باید این امر را به مردم متذکر شد.

چیزی که دوران مطرح شده در فیلم را برایمان پر جاذبه می‌کند نه بیان دشواری‌های آن زمان، بلکه ارزش‌های انسانی آن است. بسیاری از سختی‌هایی که من در فیلم تصویر کرده‌ام تنها می‌تواند اسف‌انگیز باشد. مردم زیاد مطالعه نمی‌کردند، بسیاری از انسان علاقه‌ای به موسیقی نداشتند و زندگی‌شان تهی از هر گونه تخیلی بود. ولی نسل جوان دوران پس از جنگ، سرسختی خارق‌العاده‌ای از خود بروز داد. آن‌ها نه تنها توانستند به زندگی خود ادامه دهند، بلکه به‌دگرگون‌سازی دوران خود نیز برخاستند.

هنرپیشه‌گان ما

یکبار میخائیل رم، کارگردان معروف از ما پرسید: هنرپیشه خوب کیست؟ و خودش در جواب گفت: اگر فردی به دیدن علاقمند باشد، هنرپیشه است. اگر به دیدن علاقه‌ای نداشته باشد، هنرپیشه نیست. این که چه مدارجی را طی کرده و چه مدارکی را بدست آورده، مهم نیست. اگر به دیدن علاقه ندارد، هنرپیشه نیست. بنابراین دوست ندارم شرکت کنندگان در فیلم را به هنرپیشه‌گان و غیرحرفه‌ای‌ها تقسیم‌بندی کنم چون بعضی از آنها دانشنامه دارند و برخی ندارند. من فکر می‌کنم که تمامی آنها بنوبه خود هنرمند هستند. همه

آنها هنرپیشه‌اند.

این امر در مورد اسلاوا ایلیوچنکو *Slava Ilyushchenko* که نقش اصلی را عهده‌دار می‌باشد، صادق است. او را پس از جستجوی طولانی در آلمان آناکشف کردیم. نقش دشواری در فیلم داشت. نه تنها باید در مسیر تجارب شخصیت داستان حرکت می‌کرد، بلکه می‌بایست در این شخصیت فرو می‌رفت. آندری بیتوف *Andrei Bitov* نویسنده، که نقش پیچیده پیوتر پتروویچ *pyotr Petrovich* را بازی می‌کند، نه بخاطر شباهت ظاهریش با شخصیت داستان اصلی، بلکه به عنوان یک هنرپیشه، که از نظر من کار خوبی ارائه داده، انتخاب شد. ایلیا ایوانوف، هنرمند طراح از لنین‌گرا، نقش ژوس یکی از دشوارترین قسمت‌های فیلم را بازی می‌کند. من با استفاده از غیر حرفه‌ای‌ها برای نقش‌های کوچک، برای خودم ددرس آفریدم. در فیلم‌های قبلی از غیر حرفه‌ای‌ها برای پرکردن جاهای خالی استفاده می‌کردم، ولی در این فیلم تممدا، این کار را انجام دادم. نمی‌خواهم ادعا کنم که هنرپیشگان حرفه‌ای که در فیلم ظاهر می‌شوند، آموزش دیده‌اند تا از آن به‌عنوان امتیاز استفاده کنند. در همکاری با غیر حرفه‌ای‌ها، این هنرپیشه‌ها می‌بایست هوشیارانه عمل می‌کردند و سبب می‌شدند تا کسانی که برای نخستین بار در مقابل دوربین فیلم برداری قرار گرفته بودند، بازی خوبی ارائه دهند. این امر در مورد ولادیمیر استکلف *Steklov*، که اخیراً بر صحنه نمایش مسکو ظاهر شده و محبوبیتی کسب کرده، صادق است. او نقش کولی را به‌عهده دارد. آنا تولی سلیونیکوف *Anatoli Slivnikov* اجرای خوبی را در نقش کلنل عرضه می‌کند. لیو بومیراس لاسیو سیویوس *Livbomiras Laucieviciuz* هنرپیشه تئاتر کلاپدا *Klaipeda* در اجرائی پرتوان، در نقش پدر پسر می‌درخشد. نقش مارتین توسط بوریس آلیخ نوویچ *Boris Alekhnovich* اجرا می‌شود، که نحوه اجرای او افت و خیزهایی دارد. این نقش‌های رنگارنگ بر اساس اصول تعیین شده از سوی میخائیل رم جمع‌آوری گردیده‌است: «ما می‌خواهیم هر شخصیت جذاب و گیرا باشد. هر چهره جالب با موقعیت منطبق و دور از هر گونه ناشیگری باشد.» ما از همه، بازی حرفه‌ای عالی می‌خواستیم.

لیو دمیل ساولیوا، *Lyudmila Savelyeva* هنرمند مشهور، از دیگر بازیگران فاصله داشت. چرا من بخودم اجازه دادم که از او در فیلم استفاده کنم. ساولیوا نقش هنرپیشه‌ای معروف را در تئاتر مشهور شهر بازی می‌کند و در اینجا من به‌چهره‌ای آشنا نیاز داشتم، ولی حتی او در مواجهه با چنین جمع عجیبی مجبور بود که نه به تجارب حرفه‌ای خود بلکه به احساس هنرمندانه‌اش اتکا ورزد، چون آموزش حرفه‌ای را می‌تواند احساس هنرمندانه را توسعه دهد ولی هرگز نمیتواند جایگزین آن شود.

کارکنان فنی

این اولین همکاری من با یوری کلیمنکو فیلمبردار و مارکسن گوخمان - اسوردلوف *Goukhman Sverdlov* کارگردان هنری است.

استاندارد عمومی کار دوربین در سینمای شوروی بسیار بالاست. با اینهمه ایسن رشته ستاره‌های خود را دارد، و این ستاره‌ها کم هستند. یوری کلیمنکو بدون شك یکی از آن‌هاست. همانطور که داستان، بدون ادراك کلمه غیرممکن است، سینما نیز بدون ادراك صور خیالی عکاسی ممکن نیست. کلیمنکو نه تنها فیلمبردار برجسته، بلکه عکاسی فوق‌العاده است، با مهارتی تحسین برانگیز برای یافتن تصویرهایی با تأثیری عمیق‌تر. در بازسازی زمان پس از جنگ، نخواستیم از روش معمول «بازگشت به گذشته» تبعیت کنیم، و نگاهی بیگانه به سبک زندگی دورانی که سپری شده بیفکنیم.

در فیلم‌های اولیه‌ام در باره نوجوانان، در باره خودم نیز صحبت کرده‌ام. سعی کردم خودم را آن‌چنان که بودم به نوجوانان دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ معرفی کنم. می‌خواستم بگویم حالات جوانی در تمامی نسل‌ها یکسان است. این ممکن است صحیح باشد. ولی وقتی داستان نوجوانی آرشیبتکت نایدیونوف *Naidyonov* نوشته بوریس ریاخوسکی را خواندم (که زمینه فیلم‌نامه کبوتر وحشی را فراهم آورد)، تصمیم گرفتم که فیلمی به‌عنوان زیرنویسی توضیحی برای ۳ فیلم قبلیم - یکصد روز پس از کودکی - نگهبان زندگی - و نسل صریح، بسازم که آن دوران مشخص را با جزئیات فضای اجتماعی که شخص با آن مواجه است، مطرح کند.

ایجاد فضای دقیق آن دوران در فیلم، نه تنها برای درك این نکته، که مردم در آن روزگاران چگونه می‌زیستند، بلکه همچنین برای شناخت شعور باطنی قهرمان فیلم، *Hero's Conscionsness* دقت در اصالت آن‌وی بردن به‌روند سخت‌انعطاف‌ناپذیر بلوغ او، اهمیت دارد.

ارزیابی اولیا

در ساختن فیلم در می‌یابید که فیلم نیز بطور هم‌زمان در حال ساختن شماست. احساس می‌کنید که شما فیلم را شکل می‌دهید، در حالیکه در عمل این فیلم است که شما را شکل می‌دهد.

«فرانسوا تروفو» از این امر آگاه بود. درباره این که چگونه موضوع فیلم بر زندگی سازندگان آن تأثیر می‌گذارد، نوشت: زمانی که مشغول ساختن فیلم فارنهایت ۴۵۱ بود، تمامی افراد، حتی آن‌هایی که از مطالعه نفرت داشتند، خود را در کتاب‌ها غرق کرده بودند. سرشت سرایت‌کننده، موضوع فیلم است.

من از بوریس ریاخوسکی *Ryakhovski* سیاست‌گزارم. داستان او الهام‌بخش من در غلبه بر احساس دردناک ترسی دیرینه، یعنی، ترس از انجام کاری نو، شد.

ترجمه آذر رحمانی